



نقد و بررسی کتاب تفسیر تطبیقی آیه مودت

سید محمد علی موسوی

مقدمه

نقد و بررسی آرا و افکار دیگران موجب رشد و بالندگی اندیشه‌ها می‌گردد و این امر ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است و به خصوص برای آنان که در آغاز راه پژوهش می‌باشند، می‌تواند تجربه‌آفرین باشد، تا در نتیجه سخنانی متین‌تر و استوارتر بیان دارند و یا به نگارش در آورند. از طرف دیگر به رشد کتاب‌های علمی و رفع نواقص آن‌ها کمک می‌کند و نویسندگان را به دقت و وسواس بیشتر در بیان مطالب وادار می‌دارد.

کتابی که اکنون در پی نقد و بررسی آن هستم، با عنوان «تفسیر تطبیقی آیه مودت» از حجت‌الاسلام فدا حسین عابدی است که به عنوان پایان‌نامه زیر نظر برخی اساتید به نام، تدوین و به صورت کتاب چاپ شده است، که این امر اهمیت بررسی آن را، دو چندان می‌کند. بررسی کتاب را بر اساس ترتیب مطالب مؤلف محترم با ارائه متن کتاب آغاز می‌کنم.

معانی مفردات

الف: القربی

در لغت، القرابة و القربی به معنای نزدیکی در نسب و خویشاوندی رحمی است. واژه القربی که در آیه مورد بحث آمده است همان خویشاوندان و نزدیکان پیغمبر اکرم (ص) هستند؛ ولی در اصطلاح قرآن و سنت، به خاندان عصمت و طهارت اطلاق می‌شود. آل و اهل البیت مرادف قربی است، پس اهل الرجل در اصل کسانی هستند که خانه‌ای واحد آن‌ها را در یک جا گرد می‌آورد. آل رسول یا آل نبی، همان کسانی‌اند که زکات بر آنان حرام و به جای آن خمس بر ایشان واجب شده است.

حصین از زید بن ارقم پرسید: آیا زنان از اهل بیت پیامبر (ص) نیستند؟ پاسخ داد: خیر، اهل بیت پیامبر (ص) کسی است که صدقه بر وی حرام شده باشد. «ذریه» به فرزندان دختر مرد گفته می‌شود چنانچه در قرآن آمده است:

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يَوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» (انعام، ۸۴/۶، ۸۵)

در این دو آیه همه را از ذریه ابراهیم (ع) قرار داده است، حال آن که نسبت حضرت عیسی (ع) تنها از طرف مادرش به ابراهیم (ع) می‌رسد. ولی «ذوی القربی» به خاندان پیامبر (ص) گفته می‌شود. دلیل این، مطلب روایت واحدی است از ابن عباس (رضی الله عنه) در ذیل آیه، «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا» (شوری، ۲۳/۴۲) چنین نقل می‌کند: قالوا: یا رسول الله! من هؤلاء الذین أمرنا بمودتهم؟ پاسخ داد:

«ذوی القربی» از اصطلاحاتی است که به ائمه معصوم موسوم شده است.^۱

نقد

۱. «القربی» در اصطلاح قرآن و سنت در موارد زیر استعمال شده است:

الف) در مورد پنج تن پاک

ب) در مورد ائمه معصومین

ج) در مورد تمام کسانی که صدقه بر آنان حرام است، هر چند که معصوم نباشند.

بنابراین لفظ القربی شامل همه این موارد می شود و اختصاصی به معصومین (ع) ندارد، چنان که مولف فرموده است، ذریه نیز اختصاصی به فرزندان دختر ندارد، زیرا استعمال اعم از حقیقت و مجاز است.

در کتاب لغت نیز آمده است: و الذریة اسم، و منه ذریة الرجل، ولده؛^۲ و هی نسل الثقلین: ^۳یجمع نسل الانسان من ذکر و انثی.^۴

ب: اجر:

مولف می گوید: «اجر پاداشی است که به کار تعلق می گیرد». فرق اجر و اجرت در این است که اجر اعم از دنیوی و اخروی است ولی اجرت تنها در پاداش های دنیوی استعمال می شود: چنانکه در قرآن آمده است:

«و لأجر الآخرة خیر» (یوسف، ۵۷/۱۲) بنابراین اجر می تواند دنیوی باشد.

خلاصه اینکه اجر:

۱) در مورد کار نیک و عمل خیر به کار می رود.

۲) پاداشی است که کننده کار استحقاق آن را پیدا می کند و به عهده کارفرما است.

پس معلوم می شود که مراد از اجر در آیاتی که در آن ها نفی اجر شده است، اجر دنیوی است. هیچ یک از انبیاء (ع) آن را طلب نکرده است، از این رو مودت قربی که در آیه آمده، اجر صوری (ظاهری) است نه اجر واقعی؛ چون اجر واقعی آن است که نفعی به خود رسول برسد ولی در این جا به خود محب می رسد زیرا که محبت قربی، محب را به راه هدایت سوق می دهد و او را رستگار می کند.

اجر قرار دادن مودت قربی مانند آن است که پزشکی پس از تشخیص مرض و نوشتن نسخه به مریض بگوید من از تو هزینه درمان نمی خواهم مگر اینکه به این نسخه عمل کنی! اگر مریض به این نسخه عمل کند ظاهراً اجر پزشک را پرداخته است، ولی این اجر واقعی نیست و نفعی به پزشک نمی رسد، بلکه خود مریض سود می کند یا مانند معلمی که به شاگردش می گوید: مزد آموزش من این است که در امتحان نمره خوبی بیاوری، هنگامی که شاگردان در آزمون قبول شوند، معلم خوشحال می گردد، اگرچه ظاهراً برای معلم هیچ نفعی ندارد.

نقد

این مطلب اشکالات واضحی دارد از جمله آن‌ها اینکه :

۱) مؤلف گفته است «اجر (در لغت) اعم از دنیوی و اخروی است» چند سطر بعد می‌گوید: «پس معلوم می‌شود که مراد از اجر در آیاتی که در آن‌ها اجر نفی شده است اجر دنیوی است». این دو عبارت با هم سازگار نیست و این وجه جمع بین این دو دسته آیات قابل قبول نیست، زیرا:

اولاً: از کجا معلوم می‌شود که مراد از اجر در آیات نافیة فقط اجر دنیوی است، در حالی که معنای اجر اعم از دنیوی و اخروی است بلکه اعم از مادی و معنوی است؟ ثانیاً: ما می‌توانیم یک وجه جمع دیگری را بین آیات نافیة اجر و آیات مثبتة اجر مطرح کنیم، و آن اینکه مراد از آیات نافیة این است که انبیاء^(ع) بدون اذن الهی خودشان حق ندارند که از مردم اجر طلب کنند زیرا معامله با مردم نشده بود تا مردم اجر آن را بپردازند.

آیات نافیة اجر:

«اولئک الذین هدی الله فبهدهم اقتده قل لا اسألكم علیه أجرًا ان هو الا ذکرى للعالمین» (انعام، ۹۰/۶)

«قل ما أسألكم علیه من أجر و ما أنا من المتکلفین» (ص، ۸۶/۳۸)

«اتبعوا من لا یسألكم أجرًا و هم مهتدون» (یس، ۲۱/۳۶)

«و ما تسألهم علیه من اجرٍ ان هو الا ذکر للعالمین» (یوسف، ۱۰۴/۱۲)

آیات مثبتة اجر:

«و ما أسألكم علیه من أجرٍ ان اجرى الا على رب العالمین» (شعراء، ۱۰۹/۲۶، ۱۲۷، ۱۳۵،

۱۶۳ و ۱۸۰)

«فان تولیتهم فما سألتکم من اجرٍ ان اجرى الا على الله و امرت ان اکون من المسلمین»

(یونس، ۷۲/۱۰)

«یا قوم لا أسألكم علیه أجرًا ان أجرى الا على الذی فطرنی افلا تعقلون» (هود، ۵۱/۱۱)

«و یا قوم لا أسألكم علیه ما الا ان اجرى الا على الله و ما أنا بطارد الذین آمنوا انهم

ملاقوا ربهم و لكنى أراكم قوما تجهلون» (هود، ۱۱/۲۹)

«قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة فى القربى و من يقترب حسنة نزد له فيها حسناً إن الله غفورٌ شكور» (شورى، ۲۳/۴۲)

«قل ما سألتكم من أجر فهو لكم ان أجرى الا على الله و هو على كل شىء شهيد» (سبأ، ۴۷/۳۴)

«و لأجر الآخرة خير للذين آمنوا و كانوا يتقون» (يوسف، ۵۷/۱۲)

چنانکه ظاهراً آیات نیز مؤید این امر است که اگرچه انبیاء(ع) مزد، دریافت می کنند اما نه از مردم، بلکه از پروردگار عالَمیان مثلاً این آیات را ملاحظه بفرمایید:

«كذبت قوم نوح المرسلين . اذ قال لهم أخوهم نوح ألا تتقون . إني لكم رسول أمين . فاتقوا الله و أطيعون و ما أسألكم عليه من أجر ان أجرى الا على رب العالمين» (شعرا، ۱۰۵/۲۶ - ۱۰۹)؛ قوم نوح رسولان را تکذیب کردند، هنگامی که برادرشان نوح به آنان گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ مسلماً من برای شما پیامبری امین هستم، پس تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید، من برای این دعوت هیچ مزدی از شما طلب نمی کنم اجر من بر پروردگار عالَمیان است.

بر اساس این نوع آیات می توان گفت که اصلاً هیچ آیه ای که اجر را نفی کند وجود ندارد، تا ما نیاز به جمع بین آن ها باشیم، با این حال می توان گفت که مراد از آیات مثبتۀ اجر، این است که انبیاء(ع) باذن الهی می توانند اجر - حتی دنیوی و مادی - طلب کنند؛ زیرا در این صورت معامله مردم با خدا است تا که بندگان مخلص خود را بیشتر بیازماید، تا در نتیجه هم بندگان خدا درجات بیشتری را دریافت کنند، هم انبیاء بالاخص خاتم انبیاء (ص) نتیجه زحمات خود را در زندگی دنیوی ببینند، چنان که در این آیات تصریح شده است:

«و وهبنا له إسحاق و یعقوب و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب و آتیناه اجره فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین» (عنکبوت، ۲۷/۲۹)؛ و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و نبوت و کتاب آسمانی را در دودمانش قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است.

«اولئک یؤتون أجرهم مرتین بما صبروا و یدرئون بالحسنة السيئة و مما رزقناهم ینفقون» (قصص، ۵/۲۸)؛ اینان را دو بار پاداش نیکو دهند زیرا صبر و ثبات ورزیدند و بد را به نیکو

دفع می کنند و از آنچه روزی آن ها کردیم انفاق می کنند .
 و این نیز موید این معنا است که می فرماید : اجری که ما از شما می خواهیم به نفع
 شما است یعنی موجب درجات بیشتری برای شما است :
 « قل ما سألتکم من أجر فهو لکم إن أجری الا علی الله » (سبا، ۳۴/۴۷) ؛ بگو ! آن چه من
 از شما مزد رسالت خواستم آن هم برای شما است - مزد من جز بر خدا نیست - .
 و این آیه که می گوید که اگر کسی به دعوت انبیاء پاسخ مثبت ندهد اجری نیز از آن ها
 خواسته نمی شود زیرا آن ها در گام اول زمین گیر شدند در نتیجه نمی توانند درجات بیشتری
 را دریافت کنند :

« فإن تولیتکم فما سألتکم من أجر إن أجری الا علی الله » (یونس، ۷۲/۱۰) ؛ اگر (از قبول
 دعوت) روی بگردانید از شما مزدی نمی خواهم مزد من تنها بر خدا است .
 و این که می فرماید : فقط از کسانی اجر طلب می کنیم که می خواهند به سوی
 پروردگارشان راهی برگزینند و کسی که قرب الهی را خواستار است :
 « قل ما أسألكم علیه من أجر الا من شاء أن يتخذ إلی ربّه سبیلاً » (فرقان، ۵۷/۲۵) ؛ بگو !
 من در برابر آن هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر از کسی که بخواهد راهی بسوی
 پروردگارش برگزیند .
 از این جا می توان دریافت که هیچ تعارضی بین این دو دسته آیات نبوده است تا نیازمند
 به جمع بین آن ها باشیم .

۲) مؤلف می گوید : « اجر دنیوی را هیچ یک از انبیاء^(ع) طلب نکرده است » .
 اگر مراد از آیه مودت همان چیزی است که در کتاب آمده است همه انبیاء^(ع) آن را
 طلب کرده اند ، زیرا آمده است :

« اتخاذاً سبیلاً به سوی رب » در آیه ۵۷ سوره فرقان اجر شمرده شده است چون در آیه
 « و من أجر » نکره در سیاق نفی آمده است که مفید عموم است از این رو باید « مودت
 قریبی » و « اتخاذاً سبیلاً » هر دو یکی باشند و گرنه معنای دو آیه قابل جمع نخواهد بود ، از این
 جا پی می بریم که مودت قریبی دوست داشتن و پیروی از آن ها است و مودت به این معنی
 همان اخذ سبیل اطاعت خدا است پس پیروی از ذوی القربی که اهل بیت^(ع) باشند رفتن
 راه خدا است . بر این اساس همه انبیاء^(ع) مردم را به سوی راه خدا دعوت می کنند و انتظار

اتخاذ سبیل الی الرب دارند پس همه انبیاء اجر دنیوی را طلب کرده‌اند و در واقع مفاد این آیه بر اساس تفسیر مذکور در کتاب همان مفاد آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹/۴) خواهد بود که امری ارشادی و عقلی است در حالی که قصد آیه مودت بیان یک اگر ارشادی نیست.

۳) سپس مولف می‌گوید: «از این رو مودت قربی که در این آیه آمده است اجر صوری است نه اجر واقعی چون اجر واقعی آن است که نفعی به خود رسول اکرم (ص) برسد، ولی در این جا به خود محب می‌رسد زیرا محبت قربی محب را به راه هدایت سوق می‌دهد و او را رستگار می‌کند».

در اجر واقعی مبادله است یعنی چیزی در مقابل چیزی قرار می‌گیرد. اجر ظاهری و اعتباری چیزی در مقابل چیزی نیست بلکه فرض مبادله شده نه حقیقت مبادله، حمل اجر بر معنای ظاهری و اعتباری خلاف ظاهر معنای اجر است. حمل بر خلاف معنای ظاهری قرینه می‌خواهد تا قرینه عقلی یا نقلی نباشد، نمی‌توان برخلاف معنای ظاهری آن حمل کرد. به عبارت دیگر مراد از اجر، پاداش است. پاداش در مقابل چیزی است یعنی چیزی را در مقابل چیزی دریافت کند تا اجر اطلاق شود پس پیامبر کاری کرده باشد و در مقابل چیزی را دریافت کند پس ظاهر معنای اجر این است که پیامبر کاری انجام داده است در مقابل اجرای بنام «مودت قربی» دریافت می‌کند این معنای ظاهری اگر خلاف عقل یا نقل نباشد تفسیر ظاهری آیه خواهد بود.

۴) اشکال اساسی که بر کل محتوی کتاب وارد است مبنی بر تفسیر بلکه ترجمه نادرست از آیه (۵۷) سورة فرقان است که مبنی بر ترکیب نحوی نادرست از آیه است که می‌گوید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا». این آیه را مؤلف نادرست معنی کرده است زیرا بر اساس ترکیب نحوی. «أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» مفعول به «شَاءَ» است و جمله فعلیه صله «مَنْ» است «مَنْ» مشتثنی است چون برای ذوی العقول بکار می‌رود «اجر» ذوی العقول نیست، نمی‌تواند مستثنی منه واقع شود پس ضمیر «کَم» باید مستثنی منه باشد.

اگر مستثنی را در آیه متصل بگیریم نظیر این جمله خواهد بود «ما أعطيت احدا درهماً الا زيدا» در این جمله چون که «درهما» نمی‌تواند مستثنی منه واقع شود باید «احدا» باشد در این

مثال نه استثناء منقطع است نه «درهما» مستثنی منه بلکه «زید» مستثنی است و «احدا» مستثنی منه در نتیجه معنای جمله چنین خواهد بود - «من به هیچ کس درهمی ندادم مگر به زید» -
بر این اساس معنای آیه نیز چنین خواهد بود: «من از شما اجری طلب نمی کنم مگر از کسی که بخواهد بسوی پروردگارش راهی برگزیند» .

اکثر (شاید تمام) مفسران چون دیدند که مستثنی را نمی شود متصل گرفت چون اصل متصل بودن مستثنی است، منقطع قرار دادند و این خلاف اصل است. زیرا آنان «اجر» را مستثنی گرفتند، در حالی که اگر ضمیر «کم» را می گرفتند خلاف اصل لازم نمی آمد چنان که در تفسیر کشاف، تفسیر شبر و اعراب القرآن (محمی الدین درویش) آمده است به تبع آنان مفسران معاصر (مثلاً آیت الله العظمی مکارم شیرازی دام عزه) نیز این خلاف اصل را پذیرفته اند. علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» نیز مستثنی را منقطع و از لحاظ معنی متصل دانستند.

قوله تعالى: «قل ما أسألكم عليه من أجر إلا من شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلاً»، ضمير «عليه» للقرآن بما أن تلاوته عليهم تبليغ للرسالة كما قال تعالى: «إن هذه تذكرة فمن شاء اتخذ إلى ربه سبيلاً» (مزمّل، ۱۹/۷۳ و دهر، ۲۹/۷۶)
و قال: «قل ما أسألكم عليه من أجر و ما أنا من المتكلفين. إن هو إلا ذكر للعالمين» (ص، ۸۶-۸۷)

و قوله: «إلا من شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلاً»، استثناء منقطع فی معنی المتصل فانه فی معنی الا ان يتخذ إلى ربه سبيلاً من شاء ذلك على حد قوله تعالى: يوم لا ينفع مال و لابنون الا من أتى الله بقلب سليم» (شعراء، ۸۸-۸۹)، أي الا أن يأتي الله بقلب سليم من أتاه به.

ففيه وضع الفاعل و هو من اتخذ السبيل موضع فعله و هو اتخاذ السبيل شكراً له ففي الكلام عد اتخاذهم سبيلاً الى الله سبحانه باستجابة الدعوة اجرا لنفسه ففيه تلويح الى نهاية استغنائه عن اجر مالي او جاهي منهم و انه لا يريد منهم وراء استجابتهم للدعوة و اتباعهم للحق شيئاً آخر من مال او جاه او اي اجر مفروض فليطوبوا انفساً و لا يتهموا في نصيحته. و قد علق اتخاذ السبيل على مشيتهم للدلالة على حرّيتهم الكاملة عن قبله صلّ الله عليه و آله و سلم فلا اكراه و لا اجبار اذ لا وظيفة له عن قبل ربه وراء التبشير و الانذار و

لیس علیهم بویکل بل الامر الی الله حکم فیهم ما یشاء .
 فقلوه «قل ما أسالکم علیہ من أجر الا من شاء أن يتخذ» الخ بعدما سجّل لنبیّه (ص) ان
 لیس له الا الرسالة بالتبشیر و الانذار یامرہ ان یبلغہم ان لا بغیة له فی دعوتہم الا ان یتجیبوا
 له و یتخذوا الی ربہم سبیلاً من غیر غرض زائد من الأجر أیاً ما کان و ان لہم الخیرة فی
 امرہم من غیر ای اجبار و اکراه فہم و الدعوة ان شاء فلیؤمنوا و ان شاء فلیکفروا هذا ما یرجع
 الیہ صلّ اللہ علیہ و آلہ و سلّم و هو تبلیغ الرسالة فحسب من غیر طمع فی اجر و لا تحمیل
 علیہم اکراه او انتقام منہم بنکال و اماما وراء ذلك فهو اللہ فلیرجعہ الیہ و لیتوکل علیہ کما
 اشار الیہ فی الآیة التالیة :

«و توکل علی الحی الذی لا یموت»

و ذکر جمہور المفسرین ان الاستثناء منقطع و المعنی لکن من شاء ان یتخذ الی ربہ
 سبیلاً ای بالانفاق القائم مقام الاجر كالصدقة و الانفاق فی سبیل اللہ فلیفعل .
 و هو ضعیف لادلیل علیہ لا من جهة لفظ الجملة و لا من جهة السياق .
 و قال بعضهم انہ متصل و الکلام بحذف مضاف و التقدير الافعل من شاء ان یتخذ
 الی ربّہ سبیلاً بالایمان و الطاعة حسبما ادعوا الیہما .
 و فیہ اخذ استجابتہم لہ اجراً لنفسہ و قطعاً لشائبة الطمع بالکلیة و تطیباً لانفسہم . و
 یرجع هذا الوجه بحسب المعنی الی ماقدّمناہ و یمتاز منہ بتقدير مضاف و التقدير خلاف الاصل .
 و قال آخرون : انہ متصل بتقدير مضاف و التقدير لا اسالکم علیہ من اجر الا اجر من
 شاء «الخ» ای الاجر الحاصل لی من ایمانہ فان الدال علی الخیر کفاعلہ و فیہ ان مقتضی
 هذا المعنی ان یقال : الا من اتخذ الی ربہ سبیلاً ! فلا حاجة الی تعلیق الاتخاذ بالمشیئة و
 الاجر انما یترتب علی العمل دون مشیئہ .^۵

شاید مراد ایشان همانند صاحب کشاف این باشد کہ قبل از «من» موصول چیزی را در
 تقدیر بگیرد و آن مقدر مستثنی منہ باشد چنانکہ زمخشری «فعل» را در تقدیر گرفته است کہ
 خود علامہ نیز بہ آن اشارہ فرمودہ است . البتہ اگر تقدیر گرفتن خلاف اصل است فاعل را
 در موضع فعل دانستن نیز خلاف اصل است ، در نتیجہ چہ تفسیر صاحب کشاف را پذیریم
 چہ تفسیر علامہ را خلاف اصل لازم می آید .

علامہ ابن آیہ (سورہ فرقان ، آیہ ۵۷) را با آیہ دیگری (سورہ شعراء ، آیہ ۸۹) تشبیہ کردہ

است، چنان که در تفسیر آیه ۸۹ شعراء فرموده است:

و الاقوال الثلاثة الاول توجب اختصاص تمیز اليوم بمن له مال و بنون اصحابهما الا
ذا القلب السليم منهم و اما من لا مال له و لا ولد فمسكوت عنه و السياق لا يساعد.
این کلام نیز تام نیست، زیرا آیه ۸۹ شعراء نیز بر اساس ترکیب نحوی «من أتى الله»
مستثنی است و مستثنی منه محذوف است و آن «احداً» است که مفعول به «ینفع» است که
بخاطر وضوح آن حذف شده است. و مراد این است که «یوم لا ینفع مال و لابنون (احداً) الا
من أتى الله بقلب سليم» یعنی مال و فرزندان فقط برای کسانی سودمنداند که دارای قلب
سليم بوده باشند و این مطابق سیاق هم هست، زیرا سیاق آیه در بیان قول حضرت
ابراهیم (ع) است که قوم و پدر خودش را خطاب می کند و خواستار آمرزش پدرش است، و
می گوید: روز قیامت روزی است که در آن فرزندی مانند ابراهیم (ع) نیز نمی تواند کاری
کند مگر این که پدر خودش لیاقت آن را داشته باشد.

بنابراین آیه ۵۷ سورة فرقان را چنین معنا کرده اند: من از شما هیچ اجری طلب نمی کنم
مگر این که (یعنی اجر من این است که) فعل شما فعل کسی باشد که می خواهد بسوی
پروردگارش راهی برگزیند. در حالی که این معنای خلاف اصل هیچ مجوزی ندارد. بنابراین
ربطی با آیه مودت ندارد و نمی تواند معنای ظاهری آیه مودت را تغییر بدهد زیرا آیه مودت
می گوید که هیچ اجری جز مودت قریبی نمی خواهد در مقام بیان «تقاضا» است، و
می گوید: اجر چیست؟ و این آیه می گوید: اجر جز از مؤمنین و سالکان راه حق خواسته
نشده است، بنابراین در مقام بیان «تقاضا شونده» است و می گوید: که باید این اجر را
پرداخت کند؟

۵) اشکال دیگری که بر فرض عدم تسلیم اشکال سابق بر مؤلف وارد است این است
که؛ بر فرض ما استثناء را منقطع بگیریم، در این صورت مستثنی و مستثنی منه از یکدیگر
بی ربط خواهد بود و هر کدام حکم جداگانه خواهد داشت، مانند (ما جائنی القوم الا حمار)،
معنای آن این است که «ما جائنی القوم» و «جائنی حمار» این دو جمله هیچ ربطی با هم
ندارند. هر کدام جداگانه معنا خواهد داد. اگر استثناء در این آیه را منقطع بگیریم معنای
آن چنین خواهد شد: من از شما هیچ اجری طلب نمی کنم، یعنی «ما أسألکم علیه من
أجر» و از شما می خواهم راهی به سوی پروردگارش برگزیند (و این پاداش من است)

یعنی «إلا من شاء أن يتخذ إلى ربّه سبيلاً» چنانکه آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دام عزّه) معنا کرده است. البته جمله ملحقه که تفسیر معظم له است با منقطع بودن استثناء سازگار نیست زیرا ربطی به اجر ندارد بلکه یک حکم جداگانه است و یک خواسته جدید را مطرح می کند.

بر اساس این معنا، این اشکال بر اساس چه قرینه ای یا دلیلی مودت قریبی را با «من شاء أن يتخذ إلى ربّه سبيلاً» یکی گرفته است؟ و هر دو را پاداش قرار داده است. در حالی که در یک جمله مستثنی منقطع است و در دیگری متصل؟ یعنی بر اساس این که مستثنی منقطع باشد «من شاء أن يتخذ إلى ربّه سبيلاً» نمی تواند اجر باشد.

۶) اشکال دیگری که بر فرض عدم تسلیم دو اشکال سابق بر مولف وارد است که بر فرض پذیریم استثناء منقطع است و این که «اتخاذ سبیل الی ربّه» یک پاداش است، از کجا معلوم می شود که «مودت قریبی» و «اتخاذ سبیل الی ربّه» هر دو یک پاداش است و مراد از «مودت قریبی» همان «اتخاذ سبیل الی ربّه» است؟ چرا هر کدام حکم جداگانه نباشد؟ چرا هر دو با هم منطبق باشند؟

۷) بر فرض این که ما بپذیریم که استثناء منقطع است و این که هر دو پاداش هستند؛ چون بین آنها نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است، زیرا «اتخاذ سبیل الی ربّه» اعم از مودت قریبی است. بر اساس قاعده حمل مطلق بر مقید باید گفت: مراد از «اتخاذ سبیل الی ربّه» نیز «مودت قریبی» است، زیرا «اتخاذ سبیل الی ربّه» منحصر در «مودت قریبی» نیست بلکه غیر از «مودت قریبی» نیز می تواند مصداق آن واقع شود مثلاً تمام عبادات نظیر صوم و صلاة نیز مصداق «اتخاذ سبیل الی ربّه» هستند.

۱. کمال الدین محمد بن طلحه شافعی؛ مطالب السؤل ۲/ ۲۴.

۲. ابن منظور؛ لسان العرب ۵/ ۳۳.

۳. همان ۳۳.

۴. ر. ک: علامه طباطبائی؛ المیزان فی تفسیر القرآن ۱۵/ ۲۳۰.